

دانش

سال سوم - شماره هفتم

مرداد ۱۳۳۳ = اوت ۱۹۵۴

بقلم آقای علی اکبر دهخدا

چند نکته در تصحیح لغت فرس احمدی

۳

صفحه ۱۸۶ سطر ۲ «از دیگر: لکد بود و سبلی»
باز همانطور که امروز معمول است بمعنی دندان گزیدن است و تصور می‌رود که مؤلف اشتباه کرده است و در جای دیگر بدین معنی دیده شد.

صفحه ۱۸۷ سطر ۱۹ «سمور (کذا): موش بود عنصری گوید:
چون برون جست لوز (؟) از سوراخ کلاه علوم الشیخ سموراه (کذا) بنزد او گستاخ».

باز سمور آنچه که امروز معمول است نوعی از جانوران است که از پوست آن خز می‌کنند.
و نیز در مصراع اول بجای لوز (؟) «پواز» است لوم السالی

صفحه ۱۸۸ سطر ۱۵ «ملماز: گونه رنگ‌رزان بود که جامه‌بدان رنگ کنند. رود کی گوید:
دلیرا زو کی مجال حاسد غماز تو رنگ من باتو بنندد بیش از این ملماز تو».

باز ملماز ظاهراً بنظر يك نوع صیغه نهي می‌آید.
صفحه ۱۹۳ سطر ۱۰: «چون بیامد بوعده برسامند آن کنیزك سبك ز بام بلند

برسن سوی او فرود آمد گفتی از جنبش درود آمد
جان سامند را بلوس گرفت دست و پای و سرش بیوس گرفت»

باز در مصراع دوم از بیت دوم بجای جنبش «جنتش» است.
صفحه ۱۹۴ سطر ۱۴ «داس و دلوس: اتباع است یعنی سقله چون تار و مار و خراب و بیاب

و تفسیر آن قاش و قماش (کذا) بود.
باز بجای بیاب «بیاب» و بجای قاش و قماش «خاش و خماش» است.

صفحه ۱۹۶ سطر ۷ > بیلغج وزالفنده خویش خور گلوداز رسی بسر بر مبر
رُسی بود گویند شماره (۲) رسان همه ساله چشمش بچیز کسان.

☆ مصراع اول از بیت دوم چنین است: رُسی بود گویند شاہ رُسان

صفحه ۱۹۷ سطر ۱ > کوس: طبل بزرگ بود. فردوسی گوید:
بدان که که خیزد خروش خروس بیستند بر کوهه پیل کوس.
زینبی کذا گفت:

بدین شهر دروازه ها شد منقش از آسیب کوس وز چتر و عماری.
☆ مصراع اول بیت دوم چنین است: «از آسیب وز کوس چتر و عماری» و کوس در اینجا
بمعنی آسیب است.

صفحه ۱۹۸ سطر ۶ > خراس: بمعنی خانه‌ای باشد که در او آس کنند طیان گوید:
خراس و آخر و خنبه بیردند نبود از چنگشان بس چیز پنهان

☆ خراس بمعنی خانه قابل حمل نیست.

صفحه ۱۹۸ سطر ۵ > گرچه نامردمی است مهر و وفاش نشود هیچ از این دلم بر کس؟

☆ مصراع دوم چنین است: بشود هیچ از این

صفحه ۲۰۱ سطر ۱۵ > آذرطوس: نام مردیست که مادر عذرا را بدو داده بودند
عنصری گوید:

پدر داده بودش که کودکی با آذرطوس آن حکیم نکلی (کذا)

☆ شاید بجای نکلی «زکی» باشد.

صفحه ۲۰۳ سطر ۱۷: جزیره یکی بد بیوتان زمین کروتیس بد نام شهری گزین.

☆ کروتیس همان «کریت» امروز است که بمعنی اقریطش باشد.

صفحه ۲۰۴ سطر ۱۲ > سرکس: نام مرغی است خوش آواز. کسائی گوید:

سرکس بر پشت رود بار بدی زد سرود وز می سوری درود سوی بنفشه رسید

☆ سرکس غلط و درست آن سرکش مثل سرکب نام خنیاگری است و در شعر بجای

بر پشت «بر پشت» است.

صفحه ۲۰۴ سطر ۱۶ > ورس: چوبی بود که درین استر کنند.

☆ بجای استر «اشتر» است.

صفحه ۲۰۵ سطر ۵:

«مجلس براشیده همه میوه خراشیده همه نقل پباشیده همه بچا کران کرده یله»

☆ در شعر بجای خراشیده کراشیده؟ یا خراشیده بمعنی نیم خورده است.

صفحه ۲۰۷ سطر ۶: «شد مژه گرد چشم اوز آتش نیش دندان کزدم و کربش»

☆ مصراع دوم چنین است: نیش و دندان کزدم و کربش.

صفحه ۲۱۱ سطر ۱۰ > هوش دیگر: خرد باشد شاعر گوید:

ترسم کاندر غم فراق تو یکروز دست بزیر زنج بر آید هوشم

☆ در این شعر هوش بمعنی جان و روان است نه بمعنی خرد.

صفحه ۲۱۳ سطر ۱۵ > فاش: معروفست و پراکنده بود.

- ☆ معروف و پراکنده بود .
- ☆ صفحه ۲۱۳ سطر ۵ «زاوش و زواش : نام ستاره مشتری است»
- ☆ این کلمه از یونانی گرفته شده zeus .
- ☆ صفحه ۲۱۳ سطر ۱۲ «گرزش تظلم بود»
- ☆ گرزش است از وزاردن یعنی عرضه کردن .
- ☆ صفحه ۲۱۴ سطر ۱۵ «کش : نازان و شادمان بود . دقیقی گوید :
- ☆ فتنه شدم بر آن صنم کش بر
- ☆ در شعر کش مقصود یکی از شهرهای ترکستان است .
- ☆ صفحه ۲۱۴ سطر ۹ «هنش : همت بود .»
- ☆ همت نیست بلکه جیلت یا چنانکه صاحب برهان میگوید طبیعت است .
- ☆ صفحه ۲۱۵ سطر ۶ :
- ☆ «نوعاشقم و از همه خوبان زمانه
- ☆ دخشم بتواست ارچه که ام خوب بود حال»
- ☆ مصراع دوم چنین است : دخشم بتواست آرجو کم خوب بود فال .
- ☆ صفحه ۲۱۶ سطر ۳ :
- ☆ «پیش آی و کنون آی خردمند و سخن گوی
- ☆ چون حجت لازم شود از حجت مغربش.»
- ☆ پیش آی و کنون ای خردمند و سخن گوی
- ☆ صفحه ۲۱۷ سطر ۱ : «چو بکشیدم که حال خود بگویم
- ☆ زبانم بر نگر دید از نیوشه»
- ☆ ظاهراً شعر از رودکی است و دو بیت اول آن این است :
- ☆ رفیقا چند گومی کونشاطت ؟
- ☆ مرا امروز توبه سود دارد .
- ☆ چنانچون دردمندانرا شنوشه .
- ☆ بنگریزد کس از گرم آفروشه .
- ☆ صفحه ۲۱۸ سطر ۷ : «گر کو کب تر کشت ریخته شد
- ☆ من دیده بتر کشت بر نشانم [کذا] .»
- ☆ کذا لازم نیست عیبی ندارد .
- ☆ صفحه ۲۱۸ سطر ۱۶ :
- ☆ «ستیزه بدند عاشقان بساق و میان (کذا)
- ☆ بالای کیسوی دوشیزگان پیش دیزه (۱)
- ☆ منوچهری گوید :
- ☆ درع بش آتش جبین و گنبد آتش کتف
- ☆ مشک دم عنبر خوی و شمشاد موی و سرو بال»
- ☆ در مصراع اول بجای بدند «بدن» است و مصراع اول صحیح است و دومی هم به
- ☆ بش وهم بیال است (Crénier) در صفت اسب است . بالای کیسوی دوشیزگان به بش و
- ☆ بیال . و مصراع اول از بیت دوم چنین است :
- ☆ درع بش آتش جبین (جهش؟) گنبد سرین آتش کتف
- ☆ صفحه ۲۱۹ سطر ۱۰ «خاش و خخش : قماش ریزه بود»
- ☆ خاشه ، خاش و خماش بود .
- ☆ صفحه ۲۱۹ سطر ۱۷ :
- ☆ «نکوهش رسیدی بهر آهومی
- ☆ ستایش بر از هر هنر هر سوئی»

☆ ستایش مُبد از هر ...

صفحه ۲۲۰ سطر ۳ :

☆ ستایش خوش آیدش بر یک هنر

☆ ستایش خوش آیدش بر هر هنر

☆ صفحه ۲۲۱ سطر ۷ : « جنگ کرده نشسته اندر زین بر آن کرسیه مُدم ریخته فش. »

☆ در مصراع دوم بجای « کرسیه کوسه » است .

☆ صفحه ۲۲۱ سطر ۱۰ :

☆ « زش ازو پاسخ دهم اندر نهان زش بینداری میان مردمان . »

☆ در مصراع دوم چنین است : زش به بینداری میان مردمان .

☆ صفحه ۲۲۲ سطر ۵ :

☆ « هر کس برود راست نشسته است بشادی و آن کو نرود راست همه مزده همی دیش .

☆ همو گوید :

☆ خویش بیگانه گردد از بی ریش خواهی آن روز مزد کمتر دیش .

☆ در مصراع دوم بیت اول بجای همه « بقم؟ » است و در مصراع اول بیت دوم بجای

☆ ریش سود است (در فرهنگ شعوری) و چایی دیش .

☆ صفحه ۲۲۳ سطر ۳ : « مدهوش : بی آگاهی و متعجیری باشد . »

☆ آیا مدهوش عربی نیست ؟

☆ صفحه ۲۲۳ سطر ۱۵ :

☆ « گر بجنبد در زمان گیرش گوش بر زمین ده تا که گردد لوش لوش »

☆ در مصراع اول بجای گیرش گوش « گیرش ز گوش » یا « گیرش دو گوش » است .

☆ صفحه ۲۲۳ سطر ۱۶ : « داش : دم کوزه گران بود . »

☆ دم کوره آهنگران یا کوزه گران بود .

☆ صفحه ۲۲۴ سطر ۶ :

☆ « دو کوش بود مانند دو نعلین دهانش چون شکیشی بر ز سر کین . »

☆ دو کوش بود مانند دو غولین

☆ صفحه ۲۲۴ سطر ۷ : « فش : گام (۱) آهنین بود که بر طبق زنند . »

☆ ۱- همان لگام (حاشیه صفحه ۲۲۴)

☆ لگام نیست و این گام بمعنی بند است و فش نیز همان است و مراد آهن باریکی است

☆ که بدان کاسه چوبین و چینی بندند .

☆ صفحه ۲۲۴ سطر ۱۶ :

☆ « آنکه از این سخن شنید ازش (۲) باز پیش آر تا کند پژوهش »

☆ آنکه او این ...

☆ صفحه ۲۲۵ سطر ۱۹ : « سبش : چمنده بود . »

☆ بجای چمنده « چمنده » است .

صفحه ۲۲۷ سطر ۱۰ > داص : بهره کبود باشد که در گردن استر (و) بالان نهند .

☆ بجای . بهره «مهره» است .

صفحه ۲۲۸ سطر ۲ > ماناط : باز پس مانده باشد .

☆ ماناط : از مانید .

صفحه ۲۲۸ سطر ۹ > چکاط : تارك سر باشد بزبان خراسانی .

☆ چکاد است .

صفحه ۲۲۸ سطر ۱۲ > فط : مرغ آبی باشد .

☆ بت است .

صفحه ۲۳۰ سطر ۸ : > ناید زوره ژبر و پیل زبشه ناید بوی عبیر و گل زساروغ >

☆ هزبر غلط است و «هزبر» صحیح است و هزبر عربی است .

صفحه ۲۳۲ سطر ۳ :

> نرم نرمک ز پس برده بچا کرنگرید گفت از میخ همی تیغ زند زهره و مله >

☆ ... گفتی از میخ همی تیغ زند زهره و ماه .

صفحه ۲۳۳ سطر ۵ :

> بسته کف دست و کف پای شوغ پشت فرو چفته چو پشت شمن .

☆ ... پشت فرو خفته چو پشت شمن .

صفحه ۲۳۳ سطر ۸ :

> آب هر چون بیشتر نیرو کند بند و ورغ سست بوده بر کند >

☆ ... بند و ورغ سست و بوده بر کند . یا :

آب هر چه کمترک نیرو کند بند و ورغ سست و بوده بفکند

صفحه ۲۳۴ سطر ۱ > نفاع : قحف باشد >

☆ ظاهراً نفاع مستی است . رجوع به نفاع من ۲۲۸ و نیز بنفیل صفحه ۲۳۴ (۱ - ن)

مراجعه شود ...

صفحه ۲۳۴ سطر ۱ > مغ : گبر آتش پرست باشد از ملت ابراهیم >

☆ ملت ابراهیم آتش پرست نبوده اند و اشتباه از اینجا ناشی شده که زردشت و ابراهیم

را یک نفر دانسته اند .

صفحه ۲۳۶ سطر ۱۲ > سیغ : راست بود .

☆ بجای سیغ «ستیغ» است .

صفحه ۲۳۷ سطر ۸ : > ای میر ترا کندم دشتیست بسنده بانغنیکی چند ترا من انبازم >

☆ ... با نغنیکی چند ترا من انبازم .

صفحه ۲۳۷ سطر ۱۷ (حاشیه) > ن (درحاشیه) : نغنی پیمانه باشد همچو کلید و قفل ... >

☆ نغنی پیمانه باشد همچو کیل و قفیز .

صفحه ۲۳۸ سطر ۱ > کیغ : رمض باشد ... >

☆ بجای رمض رمض است و در سطر ۲ حاشیه نیز .

صفحه ۲۳۸ سطر ۷ :

«از هر سوی فراغ بجان تو بسته یخ است است پیش چون سندان (کذا)»

☆ ... بسته یخ است پیش چو سندان .

صفحه ۲۳۸ سطر ۱۰ «سپریغ : خوشه انکور باشد بر بار . شهید گفت :

دریغ فر جوانی و عزو آی دریغ عزیز بود از این پیش همچنان سبریغ .

بناز باز همی پرورد و را دهقان چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ»

☆ خوشه انکور باشد بر بار . ونیز : دریغ فر جوانی و عزو آی دریغ ...

و همچنین : بناز باز همی پرورد و را دهقان چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز گریغ .

صفحه ۲۳۹ سطر ۳ :

«ای گرفته کاغ کاغ از چشم ما همچون کلاغ کوه و بیشه جای کرده چون کلاغ از کاغ کاغ»

☆ ... کوه و بیشه جای کرده چون کلاغ کاغ کاغ .

صفحه ۲۳۹ سطر ۷ «بندروغ (کذا) : سه پای بود که اندر میان آب نهند تا از گذرگاه

بجائی دیگر روند ، رود کی گفت :

آب هر چه بیشتر نیرو کند بندروغ (کذا) سست بوده بفرنگند»

☆ بند روغ نیست ، «بندوورغ» است ونیز :

آب هر چه کمترک نیرو کند . بند وورغ سست و بوده بفرنگند رجوع بصفحه ۲۳۳ شود .

صفحه ۲۴۰ سطر ۱۰ «آزع : شاخ درخت باشد ، بوشکور گوید :

از این آژغان پاک کن مر مرا ...»

☆ شاخ درخت غلط است و صحیح آن «شوخ ورجس» است ، کلمه شوخ را کاتبی بغلط

شاخ نوشته و مؤلف بی سوادی درخت را هم بر آن مزید کرده توضیح را و سایر لغت

نویسان هم از او متابعت کرده اند .

ونیز سطر آخر حاشیه صفحه ۲۴۰ راده ۶ : درن : آژغها ، تصحیح متن قیاسی است :

آژغان یعنی چه ؟ تصحیح قیاسی غلط است . کلمه آزع است بفتح همزه و سکون زئی و

آژغها جمع آن .

صفحه ۲۴۰ سطر ۱۷ : «دلی که بر از ژوغ هجران بود ...»

☆ دلی کو بر از

صفحه ۲۴۱ : «فردوسی گوید :

بزخمی کزوغ و را مخرد کرد چنین حرب سازند مردان مرد»

☆ چنین بیتی در شاهنامه فردوسی نیست و البته دعوی صاحب فرهنگ جهانگیری صواب

است و شعر از عسجدی است .

صفحه ۲۴۳ سطر ۱۱ :

«نگویم من ای خوب شاه از گزاف زبان زودنگشایم از بهر لاف»

☆ نگویم من این خواب شاه از گزاف ... گوید در نسخه آقای نخب جوانی اینطور

ضبط شده باشد .

صفحه ۲۴۳ سطر (۵ حاشیه) «ج : جاف جاف قعبه و فواجر فواحش باشند»

- ☆ جاف جاف قحبه و مواجر فواش باشند .
صفحه ۲۴۳ سطر (۶ حاشیه) « ۴ - آسان بمعنی بنیاد است » .
☆ رجوع به کلمه آسال و آسان فکن در لغت نامه دهخدا شود .
صفحه ۲۴۴ سطر ۹ : « چوبیند بدین اندرون ژرف بین ... »
☆ چه بیند بدین ...
صفحه ۲۴۴ سطر ۱۲ : « بنفشه وار بیوشید روزگار بیرف ... »
☆ بنفشه زار بیوشید ...
صفحه ۲۴۴ سطر (۷ حاشیه) « ا - ن : خف رکوی سوخته بود بتازی حراق خوانند ،
ج : خف رکوی سوخته باشد یعنی حراق » .
☆ در هر دو قسمت بجای حراق (بتشدید راه) « حراق » است (بتخفیف راه و ضم اول)
صفحه ۲۴۵ سطر ۲ : « شکرگرف : بحشمت بود ، کسائی گوید :
ازین زمانه جافی و گردش شب و روز شکرگفت صبور و صبور گشت شکرگف »
☆ در این بیت شکرگف معنی « بحشمت » را نمیدهد و بمعنای ناشکیبا است .
صفحه ۲۴۵ سطر ۶ : « سرف : سعال بود یعنی سرفه ، کسائی گوید :
بیری مرا بزرگری افکنندای شکفت بی گاه و دود زردم و همواره سرف - سرف » .
☆ سرف در این جا بمعنی سرفه نیست و بمعنی سرفان سرخان است . و همچنین در مصراع
دوم بیت ، و او . بی گاه دود زائد است . بی گاه دود یعنی دود گاه و بوته زرگری .
صفحه ۲۴۷ سطر ۱۴ :
« زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار نکر نگریدی از گرداو که گرم آیی . »
☆ نظیر مضمون این شعر سعدی است :
چو زنبور خانه در آشوفتی گریز از محلت که گرم اوقتی
صفحه ۲۴۸ سطر ۱۰ : « لیف : گیاهی است و در لوت را ریش و لیف گویند »
☆ ظاهر آ باید چنین باشد : لیف گیاهی است و در لوت را (لوتره) ریش را لیف گویند .
صفحه ۲۴۹ سطر ۴ : « وقدق : سر پرریش و بی موی باشد »
☆ دغدغ است نه وقدق .
صفحه ۲۴۹ سطر ۶ : « چالاق : چابک بود ، شاق ، شکاف باشد » .
☆ بجای چالاق و شاق « چالاک » و « شق » است .
صفحه ۲۴۹ سطر ۸ : « کاراق : میان تهی بود » .
☆ بجای کاراق ، « کاواک » یا « کاواق » است .
صفحه ۲۴۹ سطر ۱۴ :
« نه واق واق و نه عنقای مغربیم بگیر (۲) نه هم بنوع زرافه نه کرک دزواریم (۳) »
☆ ... نه هم بنوع زرافه نه کرک دزواریم .
صفحه ۲۵۱ سطر ۵ :
« همه چون غول بیابان همه چون مار صلیب همه بدزهره بخوی و همه چون کاک غدنگ » .

☆ ... همه بومرّة نجدی همه چون كاك غدنگ .
صفحة ۲۵۱ سطر ۹ :

«تن از خوی برآب و دهان پرزخاك
☆ ... زبان گشته از تشنگی چاك چاك .

صفحة ۲۵۱ سطر ۱۳ > نفوشاك : منهب گبرانست
☆ نفوشاك نعت فاعلی (صفت مشبیه) از مصدر نفوشیدن (نیوشیدن) است و آن بطبقه‌ای
از مانویان اطلاق میشده که عرب در ترجمه آن «سماعون» و «سماعین» گفته است .
صفحة ۲۵۴ سطر ۱۰ :

«آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد
☆ ... ابرا لقب گران نبود بردل فَنَاك . (درچایی)

صفحة ۲۵۴ سطر ۱۲ > پك : چغز بود ، نسخه (دیگر) خبوك خوانند ، دقیقی گوید .
ای همچو بك پلید وچنو دیده ها بروی
تاکی همی در آبی و گردم همی دوی
☆ بجای خبوك «غوك» است و نیز در مصراع اول بیت اول

ای همچو بك پلید وچنو دیده ها برون
و همچنین در مصراع اول بیت دوم : تاکی همی در آبی و گوشم همی دری ؟ ...

صفحة ۲۵۵ سطر ۲ > خبِك : فشردن گلوبود ، خبّه نیز گویند ، رودکی گوید .
بدوسه بوسه رها کن این دل من از خبِك
☆ خبِك نیست و «خباك» است ، و شعر هم ، چنین است .

بدوسه بوسه رها کن این دل من از خبِك
تابمن احسانت باشد احسن الله جزاك
صفحة ۲۵۶ سطر ۴ > پوشك بزبان ماوراءالنهر گریه بود ، شهید گوید :

چند بردار این هر بوه خروش
راست گونی که در گلوش کسی را پوشكی را همی بمالد گوش
☆ بك بیت دیگر برای پوشك در چایی از منجيك هست که در اینجا سقط شده و آن

بیت اینست :
بینی آن نانت و آن قلبه مصنوعات
چونك پوشك بنشست بغضاره اندر

صفحة ۲۵۷ سطر ۱ :
«ای زهر مردمی تهی و تپك
مردمان نزد تو چرا باید»

☆ ... نزد تو چرا باید .
صفحة ۲۵۷ سطر ۲ > كيك و كاك : مردمك چشم بود ، رودکی گفت :

خشمش آمد وهم آنكه گفت و بك
خواست کورا بر کند از دیده كيك .
منجيك گوید :

بروز معر که بانگشت گر پدید آید
زخشم بر کند از دور كيك اهریمن
☆ در مصراع دوم بیت دوم بجای خشم «چشم» است بدلیل دیده در شعر قبل و بجای
اهریمن «آهرمن» است .